

مفهوم «ابدال» در مثنوی معنوی

مهدی سیاح زاده

اغلب انسان ها که پیرو عقل جزوی هستند، از یک سو داوری آن ها بر اساس «حس» هایشان است و از سوی دیگر گرفتار رابطه ی «علت و معلولی» هستند. در برخورد با «معلول» های مشابه خود را همانند او می پندارد. به همین خاطر است که مولوی به روشنی هشدار می دهد که:

کار پاکان را قیاس از خود مگیر
گرچه باشد در نبشتن شیر و شیر
۲۶۳/۱

هر دو شیر از نظر املائی تفاوتی با هم ندارند ولی از نظر کیفیت بسیار متفاوت هستند. بر اساس همین قیاس است که انسان از «ابدال» خود آگاه نیست و همین نادانی سبب گمراهی عالم شده است:

جمله عالم زین سبب گمراه شد
کم کسی ز ابدال خود آگاه شد
۲۶۴/۱

شادروان فروزانفر در تعریف «ابدال» می گوید:

«گروهی از مردان حق که صفات زشت بشری را به اوصاف نیک الهی بدل کرده اند و عدد ایشان بنا به مشهور هفت و به قولی چهل و به گفته ای نود و یا چهارصد و چهل است» (شرح مثنوی شریف - فروزانفر - جلد اول - صفحه ی ۱۲۹)

هجویری در کتاب «کشف المحجوب» می گوید:
«اما آنچه اهل حل و عقدند و سرهنگان درگاه حق - جلّ جلاله - سیصد اند که ایشان را «آخیار» خوانند و چهل دیگر که ایشان را «ابدال» خوانند و هفت دیگر از ایشان را «آبرار» خوانند و چهار اند که ایشان را «اوتار» خوانند و سه دیگرند که ایشان را «نقیب» خوانند و یکی که او را «قطب» خوانند.» (کتاب مثنوی - دکتر محمد استعلامی - جلد اول - صفحه ی ۲۱۴)

این که معنی «ابدال» را با این شرح و تفصیل بیان کرده ایم بدین سبب است که به روشنی دریابیم مقصود از «ابدال» به تعبیر ما «آدم درون» ما است و یا کسانی که «آدم» شده اند.

بدین سبب است که انسان های گرفتار «حواس» و «قیاس» نه فقط قادر نیستند با «آدم درون» خود ارتباط ایجاد کنند، حتی نمی توانند «آدم» های پیرامون خود (ابدال) را ببینند و بفهمند.

مولوی می گوید: «آدم» های (انسان های به کمال رسیده) پیرامون ما از نظر ظاهر با انسان تفاوتی ندارند. این است که وقتی انسان ها آنان را می بینند که مانند خودشان می خورند و می نوشند و همسر و اولاد دارند، با خود می گویند:

گفته اینک ما بشر، ایشان بشر

ما و ایشان بسته ی خواییم و خور

۲۶۶/۱

و چون انسان با «چشم تن» خود «ابدال» (آدم) را می بیند و «چشم جان»ش کور (عمی = عما) است، قادر نیست بفهمد که بین خود و ایشان «فرق بی منتها» است.

این ندانستند ایشان از عمی

هست فرقی در کیان بی منتها

۲۶۷/۱

حالا پرسش این است که چه فرقی بین «انسان» و «آدم» وجود دارد؟ اگر هر دو به صورت یکی هستند، این چه تفاوتی است بین این دو که مولوی نام آن را «فرق بی منتها» گذارده است؟

مولوی به این پرسش مهم این گونه پاسخ می دهد که: در طبیعت، هزاران پدیده هست که در ظاهر یکی هستند ولی در باطن با هم متفاوتند. از زنبور ها مثال می آورد که گرچه همه به صورت زنبورند ولی بعضی عسل نمی سازند و فقط نیش می زنند و برخی عسل گوارا می تولید می کنند. آهوان

را شاهد مثال می آورد که با آن که همه به ظاهر آهو هستند، از یک آب می نوشند و از یک گیاه می خورند، اما برخی فاقد عطرنده و بعضی دیگر در درون نافشان عطر مشک پدید می آید. (برخی از آهو ها در درون ناف خود ماده ی معطری دارند به نام مُشک). در گیاهان نی را مثال می آورد که گرچه هر دو نی هستند، برخی در درون خالی اند و بعضی نیشکرنند. برکه های آب را در نظر بگیرید که وقتی نگاه می کنیم هر دو برکه شفاف و آب پاک دارند، اما وقتی می نوشیم، یکی از تلخی جگر رامی سوزاند و دیگری به جگر جلا می دهد. منافق و مؤمن، ظاهراً و به صورت انسانند، ولی باطن آنان متفاوت است.

آن منافق با موافق در نماز

از پی استیزه آید، نی نیاز

۲۸۵/۱

اوایل رشد دین اسلام، برخی از دشمنان این آیین نوحاسته، به ظاهر اسلام می آوردند ولی در باطن قصد نفاق و درهم شکستن اتحاد مسلمین را داشتند. این کسان را «منافق» نام گذارده بودند. مولوی می گوید منافق و مؤمن هر دو به نماز می ایستند، و به ظاهر تفاوتی در ایمانشان نیست، اما منافق برای جنگ و ستیز (استیزه) تظاهر به ایمان می کند و مؤمن برای نیاز به درگاه خدا روی می آورد. و در ادامه آن بیت معروف خود را در مورد ایمان بیان می کند:

«میم» و «واو» و «میم» و «نون» تشریف نیست

لفظ مؤمن جز بی تعریف نیست

۲۹۲/۱

می گوید این واژه ی مؤمن که از حروف «م، و، م، ن» تشکیل شده است به خودی خود برای کسی شرف نمی آورد. این واژه فقط لفظی است برای همه که ممکن است بر همه ی کسان مدعی ایمان صدق نکند.

بنابراین «انسان» با «آدم» از نظر ظاهر تفاوتی ندارد، اما آنچه سبب تفاوت آن هاست، کیفیات درونی و باطن آنان است.

تفاوت «انسان» با «آدم» در این است که: شهریار وجود «انسان» تمایلات سرکش حیوانی و گرایش به «مادر طبیعت» یعنی نوع پایین تر از انسان است، ولی شهریار وجود انسان هایی که «آدم» شده اند، «آدم درون» (روح و اندیشه ی آدمی) آن ها است.

بسا کسانی که تظاهر به «آدم» بودن می کنند، اما ابلیس اند. ابلیس های آدم رویی که لباس «آدم» پوشیده اند و همانند زرگر به اغوای خلق می پردازند.

به این سبب است که مولوی پس از بیان برخی از مثال ها، هشدار می دهد که باید مواظب بود، باید اغوا نشد و نباید به هر کس و ناکس، به عنوان مؤمن و مرشد دست دوستی و بیعت دارد.

وب سایت مهدی سیاح زاده - «ابدال»

www.sayahzadeh.com

چون بسی ابلیس آدم روی هست

پس به هر دستی نباید داد دست

۳۱۶/۱

برگرفته از کتاب «و چنین گفت مولوی»، مهدی سیاح زاده، صفحه ۲۵۵،

انتشارات مهر اندیش، تهران، چاپ دوم ۱۳۹۴ (۲۰۱۵)